

## تأملی انتقادی در روایت کتاب بن لایه‌های شناخت از ایدالیسم استعلایی

مصطفی زالی<sup>۱</sup>

### چکیده

هدف از این مقاله، بازخوانی انتقادی روایت کتاب بن لایه‌های شناخت از ایدالیسم استعلایی است. آموزه‌ای مناقشه‌برانگیز در فلسفه کانت، ناظر به نسبت میان پدیدار و شیء فی نفسه که بر سر تفسیر آن جریان‌های تفسیری گوناگونی شکل گرفته است و نزاع پیرامون آن تا به امروز ادامه دارد؛ به گونه‌ای که برخی این تمایز را تمایز معرفت‌شناختی و ناظر به دو نحوه لحاظ شیئی واحد می‌دانند. در مقابل برخی دیگر این تمایز را تمایزی وجودشناختی می‌دانند؛ در این گروه دوم برخی این تمایز را مستلزم تحقق اشیا در دو جهان متفاوت دانسته (تفسیر دو-جهان) و برخی دیگر این تمایز را ناظر به دو دسته متفاوت از صفات شیئی واحد می‌دانند؛ در این نوشتار با استفاده از روش تحلیلی و کتابخانه‌ای، پس از بررسی تفاسیر گوناگون ناظر به این آموزه کانت، روایت کتاب بن لایه‌ها مورد تأمل انتقادی قرار می‌گیرد. مطابق خوانش این کتاب، ایدالیسم استعلایی یعنی قول به وجود اشیا فی نفسه و تأثر ساحت شناخت از آن‌ها، یکسره با مبانی کانت ناسازگار است. در نهایت یافته‌های این نوشتار حاکی از آن است که اولاً تفسیر این کتاب از این آموزه، در زمره تفاسیر دو-جهان است، اما با نظر به پژوهش‌های متأخر کانت‌شناسانه، این تفسیر در چارچوب فلسفه کانت، تفسیری سازگار و قابل دفاع است.

واژه‌های کلیدی: کانت، شیء فی نفسه، پدیدار، تفسیر دو-جهان، بن لایه‌های شناخت.

---

۱. استادیار، گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، تهران، ایران (m.zali@ut.ac.ir)  
نویسنده مسئول.

### A Critical Reflection on the Interpretation of Transcendental Idealism in *Substrata of Knowledge*

Mostafa Zali<sup>1</sup>

#### Abstract

The aim of this investigation aim is the critical review of interpretation of transcendental idealism based on the book *Substrata of Knowledge*. Transcendental idealism is one of the controversial theses in Kant's philosophy concerning the relation between the appearance and the thing-in-itself and has become the source of various interpretive currents and the dispute about it continues; so that, some consider this distinction as an epistemological distinction and see it as two ways of considering a single object. Others, on the other hand, see this distinction as an ontological distinction; in the second group, some consider this distinction entail the realization of objects in two different worlds (two worlds interpretation) and others consider this distinction to refer to two different categories of single object attributes. In this article, using the analytical method, after reviewing the various interpretation concerning this Kant's philosophy, *Substrata of Knowledge* is critically and Library. According to this book, transcendental idealism, that is, the commitment to the existence of things-in-themselves and the effect of them on cognition, is completely incompatible with Kant's principles; finally this article shows that the interpretation of this Kants doctrine is among the two worlds interpretations; but, by reference to the recent Kantian studies, it will be shown that this interpretation is consistent and defensible in the framework of Kant's philosophy.

**Keywords:** Kant, thing-in-itself, two-worlds interpretation, *Substrata of Knowledge*, appearan

---

1. Assistant Professor, Philosophy Department, University of Tehran, Iran. Corresponding Author (m.zali@ut.ac.ir)

## مقدمه

کتاب *بن‌لایه‌های شناخت* که مطابق تصریح نویسنده، حاصل تدریس فلسفه تطبیقی در مقطع دکتری است به تأملاتی انتقادی حول پاره‌ای مسائل اختصاص دارد که مستقیم یا غیرمستقیم در پیوند با فلسفه کانت هستند. با مروری بر سرفصل‌ها و مسائل این کتاب علی‌رغم تنوع و گستردگی آن، می‌توان وحدتی را ذیل این مسائل یافت، چراکه می‌توان تمامی آن‌ها را در دو قالب کلی مسائل منطقی و هستی‌شناختی دسته‌بندی کرد.<sup>۱</sup> مسائلی که در سنت فلسفه اسلامی، سابقه‌ای دیرپا و ادبیات موضوعی وسیع دارند و البته با توجه به سابقه تحصیلی مؤلف کتاب (تحصیل در حوزه و سپس ورود به دانشگاه)، دور از انتظار نیست که مواجهه با فلسفه کانت آن هم مواجهه‌ای تطبیقی، غالباً ناظر به مسائلی باشد که بتوان ردیابی از آن‌ها را در سنت فلسفه اسلامی نیز یافت.<sup>۲</sup> اما نویسنده در زمانه‌ای با دغدغه‌های هستی‌شناسانه به سراغ مسائل کانت می‌رود که جریان غالب بر کانت‌پژوهی جهان، از این وجهه نظر به فلسفه او نمی‌نگریسته و دقت و گستره پژوهش‌ها ناظر به ابعاد

۱. البته مؤلف خود در تدوین کتاب، آن را در قالب دو بخش کلی شناخت‌شناسی و هستی‌شناسی طبقه‌بندی کرده که هر بخش نیز مرکب از فصولی است. مباحث بخش دوم یعنی هستی‌شناسی ناظر به دو بحث مهم سنت فلسفه اسلامی یعنی علیت و اصالت وجود است. اما بخش اول که تحت شناخت‌شناسی نام‌گذاری شده عمدتاً به دو دسته از مسائل می‌پردازد: مسائل منطقی (اصل هویت، ماهیت قضایای سالبه، قضیه معدوله، صدق) و مسائلی ناظر به شناخت (ماهیت تجربه، کلی و کلی‌سازی، ادراک عرض تنها یا ادراک عرض و جوهر یا نومن و فومن با هم، اتحاد عالم و معلوم به معنای عام آن)؛ این قضایای دسته دوم گرچه به شناخت نامرتبط نیست، ولی در عین حال نمی‌توان آن‌ها را ناظر به شناخت‌شناسی در صورت‌بندی متعارف آن (معرفت چیست یا آیا معرفت باور صادق موجه است؟) دانست؛ بلکه این مسائل ناظر به طبیعت موجودیتی به نام علم یا به تعبیر دیگر ناظر به هستی‌شناسی علم است؛ از این رو باید توجه داشت که پرداختن به مسائلی چون وجود ذهنی، وحدت عالم و معلوم یا حتی کیفیت پیدایش مفاهیم کلی در ذهن، هرچند موشکافانه، همواره در ساحت هستی‌شناسی قرار می‌گیرد و نسبتی مستقیم با مسائل شناخت‌شناسی در معنای متعارف آن ندارد.

۲. مرحوم دکتر احمد احمدی از حیث تاریخی نیز در پژوهش‌های کانت‌شناسی ایران شخصیتی مهم به‌شمار می‌رود. مطابق گزارش پژوهشی متأخر، ایشان یکی از نخستین کسانی است که در ایران موضوع رساله دکتری خود را به موضوع کانت اختصاص داد که محور آن ترجمه کتاب *بنیادگذاری متافیزیک اخلاق* بوده است (زایدل، ۲۰۱۴، ص ۳۲۵). این پژوهش تحت عنوان *کانت در تهران (Kant in Teheran)* منتشر شده و به بررسی پژوهش‌های کانتی در ایران اختصاص دارد؛ ولی جالب توجه آن است که کتاب *بن‌لایه‌های شناخت* از نظر نویسنده مغفول مانده و در این پژوهش به آن اشاره‌ای نشده است، گرچه به رساله‌های دکتری فراوانی اشاره شده که زیر نظر دکتر احمدی با موضوع فلسفه کانت نگاشته شده است.

هستی‌شناختی فلسفه کانت، به اندازه امروز نبوده است.<sup>۱</sup> این مسئله در نسبت با پژوهش‌های کانت‌شناسانه نیز دارای اهمیتی خاص است. ادبیات کانت‌پژوهی، در نیمه دوم قرن بیستم، غالباً در سلطه خوانشی ضد‌متافیزیکی از کانت بود و نخستین بار در سال ۱۹۸۲ با انتشار کتابی<sup>۲</sup> از سوی کارل آمریکس<sup>۳</sup>، ابعاد متافیزیکی فلسفه کانت و پیوند اندیشه او با فلسفه پیشانقادی مورد توجه قرار گرفت (ویلاشک<sup>۴</sup>، ۲۰۱۸، ص ۱۱). این گونه از پژوهش‌های جدید بر محوریت متافیزیک برای فهم فلسفه کانت تأکید داشته و برخلاف جریان تفسیری قبلی، پروژه فلسفه نقادی کانت را یک پروژه صرف معرفت‌شناختی تلقی نمی‌کنند. از این رو نوعی پیوستگی را میان کانت پیشانقادی و کانت نقادی مشاهده می‌کنند.<sup>۵</sup> اما نویسنده در فضای پیش از شکل‌گیری این جریان جدید، با دغدغه‌هایی برآمده از سنت فلسفه اسلامی به سراغ کانت می‌رود و از سوی دیگر، برخلاف موج جدید کانت‌پژوهی که غالباً کانت را از منظر دیالکتیک عقل محض (مهم‌ترین مواجهه کانت با مسائل متافیزیکی کلاسیک) مورد توجه قرار می‌دهند، بر همان بخش نخست منطق استعلایی متمرکز می‌شود و توجه چندانی به دیالکتیک استعلایی ندارد.

اما در همان بخش نخست منطق استعلایی (تحلیل استعلایی) نیز مسائلی وجود دارد که می‌تواند گونه‌ای استلزامات متافیزیکی به دنبال داشته باشد. یکی از این مسائل عبارت است از: تمایز میان پدیدار و شیء فی‌نفسه؛ به زبان ساده، استلزام متافیزیکی این منازعه آن است که آیا این تمایز مستلزم تعهدی متافیزیکی به گونه خاصی از اشیا یعنی اشیا فی‌نفسه نیز هست یا آن‌که صرفاً به دنبال طرح یک تمایز معرفت‌شناختی است و در صورتی که این تمایز مستلزم تعهد وجودی به شیء فی‌نفسه باشد، پرسش‌های متافیزیکی دیگری چون سرشت اشیا فی‌نفسه و نسبت آن‌ها با پدیدار به میان می‌آید. مسئله‌ای که در موضعی از

۱. کتاب بن‌لایه‌های شناخت در اواخر دهه ۱۳۸۰ منتشر شد (زمستان ۱۳۸۸)، ولی با توجه به پیشگفتار نویسنده، این کتاب حاصل تدریس ایشان در اوایل دهه ۱۳۶۰ است. از این رو در زمان تدریس کتاب، توجهات هستی‌شناختی به فلسفه کانت در شرف تکوین بوده است.

۲. آمریکس، ۱۹۸۲، ب.

۳. Karl Ameriks

۴. Willaschek

۵. در سال‌های اخیر کتب متنوعی با رویکرد توجه به استلزامات متافیزیکی فلسفه کانت تألیف شده است که از میان آن‌ها به برخی موارد اشاره می‌شود: (آلایس، ۲۰۱۵؛ اندرسون، ۲۰۱۵؛ استنگ، ۲۰۱۶؛ ویلاشک، ۲۰۱۸).

کتاب *بن‌لایه‌های شناخت* نیز مورد توجه نقادانه قرار گرفته است. در ادامه نوشتار کوشش می‌شود این نقادی از منظر پژوهش‌های معاصر ناظر به این مسئله، مورد ارزیابی انتقادی قرار گیرد. پژوهش‌هایی که در زمان تبعات نویسنده کتاب حول ابعاد هستی‌شناختی فلسفه کانت، یا منتشر نشده یا در دسترس او قرار نداشته است<sup>۱</sup> و تا به امروز نیز ادامه دارد.<sup>۲</sup>

مسئله تمایز میان پدیدار و شیء فی‌نفسه از مشهورترین و مناقشه‌برانگیزترین مسائل فلسفه کانت است. مطابق تحلیل کانت از شناخت انسان، اشیا تنها آن گونه به شناخت درمی‌آیند که بر ما پدیدار می‌شوند و نه آن گونه که فی‌نفسه هستند. کانت خود این موضع را تحت عنوان ایدالیسم استعلایی توصیف می‌کند:

من از ایدالیسم استعلایی تمام پدیدارها<sup>۳</sup>، این آموزه را می‌فهمم که آن‌ها در مجموع صرف تمثالات و نه همچون اشیا فی‌نفسه<sup>۴</sup> محسوب می‌شوند و مطابق همین، این که زمان و مکان تنها صور حسی شهود ما هستند، نه تعیناتی که از خود اشیا به ما داده می‌شوند یا شرایط اشیا در خودشان (A369).<sup>۵</sup>

بنابراین حسب ادعای کانت، معرفت به اشیا مستقل از ذهن در ظرفیت شناختی انسان نیست. بنابراین ایدالیسم ادعایی در نظر نخست، شامل این دو ادعاست: ۱. زمان و مکان نه اوصاف و تعینات خود اشیا، که صور پیشین شهود حسی انسان هستند؛ ۲. تمثالات معرفتی

۱. کارل آمریکس در مقاله‌ای با عنوان «آثار متأخر درباره فلسفه نظری کانت» به سال ۱۹۸۲، پژوهش‌های ناظر به تمایز میان پدیدار و شیء فی‌نفسه را در دو دسته کلی قرار می‌دهد: دسته اولی که منکر آن هستند این تمایز به تمایز دو گونه متفاوت از اشیا اشاره داشته باشد. دسته دوم این تمایز را مستلزم تعهد به دو گونه متفاوت از اشیا می‌دانند و در نتیجه قائل به ناسازگاری‌هایی نیز در فلسفه کانت می‌شوند. از مفسران دسته اول می‌توان به گراهام برد (Graham Bird)، آرتور ملنیک (Arthur Melnick)، جاناتان بنت (Jonathan Bennet)، جرالد پراوس (Gerold Prauss) و هنری آلیسون (Henry Allison) اشاره کرد. واکر (Walker) و آکوئیل (Aquila) از زمره مفسران دسته دوم محسوب می‌شوند (آمریکس، ۱۹۸۲ الف). در تقسیم‌بندی آمریکس اثری از دو شارح مورد ارجاع کتاب *بن‌لایه‌های شناخت* یعنی کمپ اسمیت (Kemp Smith) و یوئینگ (Ewing) نیست. از این رو به نظر می‌رسد که نویسنده کتاب، بدون توجه به صورت‌بندی متأخر این منازعه در قالب نزاع دو-جهان و یک-جهان، آن را متأثر از منابع متقدم (یوئینگ، ۱۹۳۸؛ کمپ اسمیت، ۱۹۲۳) صورت‌بندی کرده است.

۲. برای مثال در سال‌های اخیر غیر از مقالات مرتبط، دو کتاب نیز مستقلاً حول همین مسئله نگاشته شده‌اند: آلایس، ۲۰۱۵ و یوئینگ، ۲۰۲۱. به برخی مضامین این دو کتاب در متن نوشتار اشاره خواهد شد.

3. Erscheinungen

4. Ding an sich

۵. ارجاع به آثار کانت بر مبنای شیوه معیار کانت پژوهان، در نقد عقل محض با ارجاع به صفحات ویرایش اول و دوم و در سایر موارد با ارجاع به شماره جلد و صفحه است.

ما، حاکی از پدیدارهاست.<sup>۱</sup> به دنبال این ادعا، این پرسش پیش می‌آید که چگونه در عین حال که به اشیای فی‌نفسه علمی تعلق نمی‌گیرد، می‌توان قائل به وجود آن‌ها شد؟ دو ادعایی که در نظر اول تناقض‌آمیز به نظر می‌رسند. که البته خود این پرسش، ذیل پرسشی عام‌تر یعنی نسبت میان پدیدار و شیء فی‌نفسه و سرشت هر یک از آن دو نزد کانت بازمی‌گردد. پرسش از تعهد وجودی کانت به شیء فی‌نفسه و نسبت وجودی میان پدیدار و شیء فی‌نفسه و نیز ماهیت این دو شیء و حتی امکان اطلاق موجودیت بر این دو، همگی از سنخ پرسش‌های متافیزیکی است: پرسش از نحوه تحقق موجودات و نسبت آن‌ها با یکدیگر.

در میان مسائل مورد توجه در کتاب *بن‌لایه‌های شناخت*، مسئله ایدالیسم استعلایی نیز به‌طور خاص در فصل یازدهم از بخش اول مورد توجه قرار گرفته است:

اما آنچه در این تجربه به دست می‌آید چیست؟ گفتیم که به نظر کانت اثری است نامتعیین که صور ذهن یا مقولات آن را تعیین می‌بخشد و به صورت شناخت درمی‌آورند، ولی با این همه و به هر حال، آنچه حاصل می‌شود فقط پدیدار است؛ یعنی چیزی است که تنها اثر، وصف، حالت و عرض را نشان می‌دهد نه ورای آن‌ها را، ورای آن‌ها چون در دسترس تجربه و متعلق آن نیست همچنان ناشناخته و ناشناختنی خواهد ماند. اکنون پرسش اساسی و بسیار مهمی که مطرح می‌شود این است که این ابژه یا شیء ورای تجربه که ناشناخته و ناشناختنی است و همچنان ناشناخته و ناشناختنی باقی خواهد ماند، چیست و چه ضرورت و نیازی به قبول، یا فرض وجود او هست (احمدی، ۱۳۸۸، ص ۱۲۶).

مطابق توضیحات فوق: (۱) ما با دو گونه متفاوت از اشیا مواجه هستیم: اشیای فی‌نفسه و اشیای پدیداری که این دو به دو جهان متفاوت تعلق دارند (دو جنبه متفاوت از یک شیء واحد نیستند)؛ (۲) اشیای پدیداری تنها حالات و اعراض هستند؛ (۳) ما هیچ‌گونه

۱. لوسی آلیس ایدالیسم استعلایی را شامل سه ادعا می‌داند: الف) تمایز کانت میان اشیا از آن حیث که پدیدار می‌شوند و از آن حیث که فی‌نفسه هستند؛ ب) تواضع کانت مبنی بر این ادعا که ما معرفتی از اشیای فی‌نفسه نداریم و نمی‌توانیم داشته باشیم؛ ج) ایدالیسم کانت مبنی بر این ادعا که اشیایی که بر ما ظاهر می‌شوند به معنایی و تا حدی، وابسته به ذهن هستند (آلیس، ۲۰۰۴). پژوهشی متأخر میان دو معنای محدود و وسیع ایدالیسم استعلایی تمایز قائل می‌شود؛ در معنای محدود، این اصطلاح به پاره‌ای آموزه‌های متافیزیکی در فلسفه کانت اشاره دارد که مطابق یکی از آن‌ها اشیای تجربی، پدیدارها هستند. ایدالیسم استعلایی در این معنا در تضاد با رئالیسم استعلایی است. اما ایدالیسم استعلایی در معنای وسیع شامل معنای محدود همراه با برخی آموزه‌های هستی‌شناختی و استعلایی-روان‌شناختی است (یاوئرینگ، ۲۰۲۱، ص ۱۵۵). ایدالیسم استعلایی در این معنای دوم می‌تواند ناظر به تعهداتی وجودی چون شیء فی‌نفسه و نسبت آن با پدیدار باشد.

دسترسی شناختی به اشیای فی‌نفسه نداریم؛ ۴) کانت استدلال روشنی برای تعهد وجودی به اشیای فی‌نفسه ندارد.

از مجموعه اشارات فوق برمی‌آید که اولاً، پدیدار از حیث هستی‌شناختی، دارای کیفیت خاصی است؛ یعنی اگر بنا بر هستی‌شناسی سنتی اشیای جهان را در دو گانه جوهر و عرض قرار دهیم، اشیای پدیداری از سنخ صفات و اعراض هستند. ثانیاً، و علاوه بر این کانت به وجود دیگری از اشیا نیز ملتزم است که از آن به شیء فی‌نفسه تعبیر می‌کند و نسبت به کیفیت هستی‌شناختی این اشیا هیچ علمی داریم. ثالثاً، به نظر می‌رسد فقره فوق متضمن سخن دیگری نیز باشد: پدیدار و شیء فی‌نفسه هیچ نسبت روشنی با یکدیگر ندارند. یعنی گویی می‌توانیم از اشیای پدیداری و اشیای فی‌نفسه به‌عنوان اشیایی متعلق به دو جهان متفاوت بدون نسبتی مشخص با یکدیگر سخن بگوییم. با توجه به آن که ما تنها به اشیای پدیداری علم پیدا می‌کنیم و نسبتی روشن میان اشیای پدیداری و اشیای فی‌نفسه وجود ندارد، اشیای فی‌نفسه اشیایی مبهم هستند که کانت دلیلی روشن برای تعهد وجودی به آن‌ها نیز ندارد. بنابراین تعهد کانت به وجود اشیای فی‌نفسه فاقد مبنای استدلالی روشنی است.

پرسش مورد نظر در عبارت مذکور را در ادبیات معاصر کانت پژوهی می‌توان تحت عنوان جنبه‌ها و لوازم هستی‌شناختی فلسفه نظری کانت محسوب کرد. پرسش‌هایی که شامل نسبت میان پدیدار و شیء فی‌نفسه و نیز پرسش از سرشت این دو می‌شود.

این پرسشی است که کانت برای پاسخ دادن به آن، تلاش فراوان به عمل آورده است و سرانجام ناگزیر شده است وجود چیزی را هرچند در حد امکان و به صورت اصل موضوع<sup>۱</sup> بپذیرد، زیرا انکار آن شناخت را محدود به درک صرف پدیدارها می‌کند و بنابراین او را در گرداب ایدئالیسم محض فرو می‌برد و کانت به هیچ روی با ایدئالیسم سرسازگاری ندارد، بلکه در ویرایش دوم نقد، ذیل عنوان «طرد ایدئالیسم»<sup>۲</sup> با صراحت تمام، آن را یکسره به یک سو نهاده است (احمدی، ۱۳۸۸، ص ۱۲۶).

در اینجا به نظر می‌رسد که نویسنده استدلالی را به کانت بر وجود اشیای فی‌نفسه نسبت می‌دهد: ۱) اگر تنها قائل به وجود پدیدارها باشیم و به چیزی ورای پدیدارها قائل نباشیم، گرفتار گونه‌ای ایدئالیسم از سنخ ایدئالیسم بارکلی (ایدئالیسم محض) خواهیم شد؛ ۲) ایدئالیسم بارکلی امری باطل است؛ ۳) پس نباید تنها به وجود اشیای پدیداری ملتزم شویم و چیزی ورای اشیای پدیداری به‌عنوان شیء فی‌نفسه وجود دارد، گرچه به شناخت

1. postulate

2. refutation of idealism

انسان در نمی‌آید. از این رو کانت بدون طرح نسبتی روشن میان پدیدارها و شیء فی‌نفسه، برای گریز از افتادن در دام ایدالیسم بارکلی، وجود اشیای فی‌نفسه را فرض می‌گیرد که از آن به «اصل موضوع» تعبیر شده است.

مطابق دریافت بارکلی (ایدالیسم محض)، اشیای تجربی وجودی جز مدرک واقع شدن ندارند و بر اساس این تفسیر، تنها تمایز کانت از بارکلی آن است که بارکلی وجود اشیای فی‌نفسه را انکار کرده (به اشیای فی‌نفسه تعهد وجودی ندارد)، ولی کانت از حیث هستی‌شناختی به وجود آن‌ها متعهد است. مطابق این دریافت از تمایز میان کانت و بارکلی، لازم می‌آید کانت نیز مانند بارکلی سرشت پدیدارها (متعلقات شناخت انسانی) را حالات ذهنی انسان (تمثلات ذهن) بداند.

بر اساس این ادعا کانت بدون دلیلی مشخص و بدون روشن کردن نسبت میان پدیدار و شیء فی‌نفسه، شیء فی‌نفسه را برای رهایی از ایدالیسم تجربی بارکلی، به‌عنوان یک اصل موضوع پذیرفته است. نویسنده علاوه بر این که تعهد وجودی به شیء فی‌نفسه را در اندیشه کانت، امری نامدل می‌داند، در ادعایی قوی‌تر این تعهد وجودی را با مبانی او ناسازگار تلقی می‌کند:

تازه اگر هم شیء فی‌نفسه یا نومن وجود واقعی و عینی داشته باشد، این معضل پیش می‌آید که: اساساً هدف کانت از انقلاب کوپرنیکی این بود که بگوید اشیاء چنانند که برای ما پدیدار می‌شوند نه آن چنان که در واقع هستند، چرا که ما فقط پدیدار می‌یابیم و زمام پدیدار و انطباق اجزاء آن با یکدیگر در دست ذهن ماست و قبول شیء فی‌نفسه که بیرون از اختیار ماست با اصل نظریه، تعارض دارد. زیرا اگر در ما تأثیر نگذارد و دست کم صورتی ذهنی در ما پدید نیآورد، فرض وجودش بیهوده است و اگر در ما تأثیر بگذارد و تنها پدیدار در ما پدید آورد، می‌شود مانند اعیان فیزیکی تجربی - نه شیء فی‌نفسه - یعنی فقط پدیدارش را می‌یابیم نه خودش را، و اگر تأثیر بگذارد و خودش را - نه پدیدارش را - برای ما معلوم سازد با اصل نظریه - که می‌گوید «مقولات فقط در ارتباط با شهود حسی و تجربه معرفت معتبر می‌دهند و آن معرفت به پدیدار است و ورای آن یعنی نومن امری ناشناختنی است» - یکسره ناسازگار است (احمدی، ۱۳۸۸، ص ۱۳۲).<sup>۱</sup>

۱. در ادامه متن و در تأیید ادعا به یوئینگ، ۱۹۳۸، ص ۱۸۷ ارجاع داده شده است. در متن کتاب یوئینگ دو دلیل علیه پذیرش شیء فی‌نفسه ذکر می‌شود که بی‌شبهت به استدلال منقول از کتاب بن‌لایه‌ها نیست: الف) نمی‌توانیم بگوئیم شیء فی‌نفسه وجود دارد جز آن که از واژه شیء فی‌نفسه چیزی را قصد کنیم. و اگر از این واژه چیزی را قصد کنیم، باید هر چند به شکل مبهم درباره سرشت آن ←



پس از یک سو کانت به دریافتی خاص از سرشت اشیای پدیداری متعهد است (پدیدارها همچون اشیا قائم به ذهن) و از سوی دیگر، ضمن تعهد وجودی به اشیای فی‌نفسه تبیینی از ماهیت آن‌ها ندارد؛ تعهد اول او را در ردیف ایدالیسم بارکلی قرار می‌دهد. او برای گریز از این اتهام، به وجود اشیای فی‌نفسه متعهد می‌شود، در حالی که تعهد دوم با مبانی او مبنی بر ناشناختی بودن شیء فی‌نفسه ناسازگار است. پس فرض این تفسیر اولاً آن است که اشیای پدیداری ماهیتی مطلقاً قائم به ذهن دارند و ثانیاً اشیای فی‌نفسه مستقل از ذهن تحقق داشته و نسبتی با این اشیای پدیداری ندارند. فرض اول کانت را در موضع ایدالیسم تجربی بارکلی قرار می‌دهد و گویی فرض دوم راهی برای گریز از این استلزام فرض اول است؛ ولی فرض دوم با مواضع دیگر او مبنی بر ناشناختی بودن شیء فی‌نفسه ناسازگار است.

در ادامه این نوشتار، به تفاسیر موجود از ایدالیسم استعلایی کانت ذیل این دو پرسش خواهیم پرداخت: آیا اولاً این تمایز یک تمایز هستی‌شناختی است و ثانیاً، آیا تفسیر هستی‌شناختی از این تمایز، مستلزم ناسازگاری در فلسفه کانت است و او استدلالی موجه برای دفاع از وجود شیء فی‌نفسه ندارد؟

### مبانی نظری و پیشینه پژوهش

مناقشه بر سر تفسیر معنای دقیق ایدالیسم استعلایی اولاً و در نگاه نخست ذیل دو دسته کلی قرار می‌گیرد که تحت عنوان تفسیر «دو-جهان/دو شیء» و «یک-جهان/یک شیء» شهرت یافته است. مطابق تفسیر اول، تمایز پدیدار-شیء فی‌نفسه به تمایز میان دو گونه متفاوت از اشیا با ارتباطی ناشناخته نسبت به هم اشاره دارد؛ این تفسیر غالباً پدیدارها را در غالب پدیدارگرایی<sup>۱</sup> یعنی موجودیت‌هایی ذهنی تلقی می‌کند. در حالی که تفسیر دوم، این تمایز را صرفاً تمایز میان دو جنبه متفاوت یک شیء واحد می‌داند. از این رو از تفسیر نخست در نگاه اول می‌توان به یک تفسیر هستی‌شناختی نیز تعبیر کرد، چراکه کانت به

→ بگوئیم که این ادعا با ناشناختی بودن آن در تعارض است؛ ب) کانت می‌گوید مقولات بر شیء فی‌نفسه قابل اطلاق نیستند، در حالی که پذیرش واقعیت شیء فی‌نفسه مستلزم اعمال دو مقوله واقعیت و علیت بر این مفهوم است (یوئینگ، ۱۹۳۸، ص ۱۸۷). به نظر می‌رسد مضمون اصلی کتاب *بزنلایه‌ها* با این استدلال کتاب یوئینگ یکی باشد.

وجود گونه‌ای خاص از اشیا تحت عنوان شیء فی‌نفسه تعهد هستی‌شناختی دارد که متفاوت از متعلقات شناخت ما، یعنی اشیا پدیداری هستند. در نقطهٔ مقابل، تفسیر دوم را در نظر نخست می‌توان گونه‌ای رویکرد معرفت‌شناختی/روش‌شناختی به این تمایز دانست. چراکه این تمایز را ناظر به دو گونه از اشیا نمی‌داند، بلکه آن را صرفاً دو نحوه لحاظ شیئی واحد می‌داند. از این رو در نگاه نخست می‌توان این دو گانه را تحت عنوان دو گانهٔ هستی‌شناختی-معرفت‌شناختی از فهم ایدالیسم استعلایی توصیف کرد (آلایس<sup>۱</sup>، ۲۰۱۵، ص ۷-۸). گرچه در ادامه روشن خواهد شد، تعریف این دو گانه و تفسیر آن به دو گانهٔ هستی‌شناختی-معرفت‌شناختی، دریافتی اولیه بوده است که شامل تحولات تفسیری برآمده از این نزاع نخواهد بود.

اما آنچه موجب شکل‌گیری این دو گانه می‌شود اشارات متعدد و متنوع در متون کانت است؛ کانت مدعی است اشیا پدیداری (اشیا زمانی-مکانی) تمثالی هستند که جدای از تعلق آن‌ها به ادراک انسان تحقق ندارند. این ادعا مستلزم آن است که پدیدارها به عنوان موجوداتی در نظر گرفته شوند که تقریری جز در ساحت آگاهی انسان نداشته باشند. برای مثال:

پدیدارها خود چیزی جز تمثالات حسی نیستند که نباید فی‌نفسه به شیوه‌ای همچون برابریستاهای (بیرون از قوهٔ تمثیل) محسوب شوند. پس منظور از اینکه برابریستایی مطابق آن و بنابراین جدای شناخت باشد، چیست؟ به آسانی می‌توان مشاهده کرد که این برابریستا باید فقط همچون چیزی کلی  $X =$  اندیشیده شود، زیرا ما سوای شناخت خود مطلقاً چیزی نداریم که همچون امری متناظر، در برابر این شناخت قرار دهیم (A 104-5).

ولی خود مکان و نیز خود زمان و هم‌زمان تمام پدیدارها، اشیا نیستند، بلکه فقط تمثال‌هایند و هرگز نمی‌توانند بیرون از ذهن ما وجود داشته باشند؛ و حتی شهود درونی و حسی ذهن ما (همچون برابریستای آگاهی)، که تعیین آن به وسیلهٔ توالی حالات گوناگون در زمان متمثل می‌شود، نیز خویشتن حقیقی آنگونه که فی‌نفسه وجود داشته باشد یا سوژه استعلایی نیست، بلکه فقط پدیدار آن است که به حاسهٔ این موجود ناشناخته برای ما داده شده است (A492/B520)

این سخن کانت مستلزم آن است که حقیقت پدیدارها به عنوان متعلقات شناخت انسانی، چیزی جز حالاتی ذهنی و مستقر در ساحت آگاهی انسان نباشند. بنابراین حتی اگر کانت به وجود امری به نام شیء فی‌نفسه قائل باشد، پدیدارها از حیث تقرر

هستی‌شناختی، اموری کاملاً ذهنی محسوب می‌شوند. یعنی پدیدارها را نمی‌توان پدیدار شیء فی‌نفسه محسوب کرد و این سخن کانت را می‌توان معادل با پدیدارگرایی یا همان ایدالیسم بارکلی دانست.

در مقابل کانت به شدت در مقابل ایدالیسم بارکلی یعنی انکار اشیای مستقل از ذهن موضع‌گیری می‌کند. کانت در بند ۱۳ تمهیدات و ذیل معنای ایدالیسم مطلوب خویش، اشاراتی دارد که به جهت اهمیت آن، این فقره نسبتاً مفصل را نقل و سپس تحلیل می‌کنیم: ایدالیسم شامل این ادعاست که جز موجودات متفکر، هیچ موجودی نیست؛ اشیای دیگری که ما باور داریم، آن‌ها را در شهود ادراک می‌کنیم فقط تمثالی در موجودات متفکرند و در واقع هیچ چیزی مطابق آنها در خارج وجود ندارد. من برخلاف، می‌گویم اشیا به‌عنوان متعلقات حواس ما که در خارج از ما واقع شده‌اند به ما داده می‌شوند، لیکن ما از این که آن‌ها واقعاً و به خودی خود چه هستند هیچ نمی‌دانیم، ما فقط پدیدارهای آن‌ها، یعنی تصویراتی را که از تأثیر آن‌ها بر حواس ما پدید می‌آید می‌شناسیم. در نتیجه، من به راستی اذعان دارم که در خارج از ما اجسامی هستند، یعنی اشیایی است که ما هرچند نمی‌دانیم که در نفس‌الامر چه هستند، آن‌ها را از طریق تصویراتی که از تأثیر آن‌ها بر حساسیت ما حاصل می‌شود، می‌شناسیم و همین تصویرات را اجسام نام می‌نهم. مراد از این نام، بنابراین، صرفاً پدیداری است از آنچه برای ما مجهول است و لیکن واقعی است. آیا می‌توان این را ایدالیسم نامید؟ این درست ضد آن است (۴، ۲۸۸-۲۸۹).

این عبارت اولاً ادعای اصلی ایدالیسم استعلایی را تکرار می‌کند: آنچه به‌عنوان متعلق ادراک ما واقع می‌شود امری مستقل از ذهن نیست و از این رو ادراکات، اموری قائم به ذهن هستند؛ منشأ این ادراکات قائم به ذهن اموری است که مستقل از ذهن ما قرار دارند؛ ما از این امور مستقل از ذهن شناختی نداریم و شناخت ما محدود به همان امور قائم به ذهن است. پس مسئله تفسیر میان پدیدار و شیء فی‌نفسه و نیز بیانی منسجم از آن دو و به‌طور مشخص تفسیری منسجم از بیانات گوناگون کانت مسئله‌ای ساده و سرراست نیست؛ از یک سو چگونه می‌توان از شیء فی‌نفسه ناشناختنی خبر داد و از سوی دیگر نسبت میان شیء فی‌نفسه و پدیدار آن چیست؟

همان‌طور که اشاره شد در پاسخ به این پرسش‌ها و به بیان عام، تفسیر ایدالیسم استعلایی تفاسیر متعددی شکل گرفته که می‌توان آن‌ها را با تسامح ذیل دو عنوان تفسیر دو-جهان و تفسیر یک-جهان طبقه‌بندی کرد. قدمت تفسیر دو-جهان به همان زمان انتشار نقد عقل محض و انتشار نخستین مرور انتقادی بر این کتاب بازمی‌گردد؛ تفسیری معیار از

جانب مخالفان که از حیث تاریخی تبدیل به تفسیر غالب از ایدالیسم استعلایی کانت شد (آلایس، ۲۰۰۴). ولی در دوره معاصر، این دریافت را بار دیگر استراوسن مطرح کرده است. مطابق دریافت استراوسن، واقعیت امری فرامحسوس است و ما هیچ معرفتی از آن نداریم (استراوسن<sup>۱</sup>، ۲۰۱۹، ص ۱۷) و از سوی دیگر آموزه ایدالیسم استعلایی، مستلزم آن است که ما از اشیای مستقلاً موجود اصلاً آگاه نباشیم و بلکه تنها از پدیدارهایی آگاه باشیم که خودشان چیزی جز تمثلات حسی نیستند (همان، ص ۵۳). مطابق این دریافت لازم می‌آید که کانت به دو گونه اشیای فرامحسوس ناشناختی و پدیدارهای قائم به ذهن قائل شود.

در مقابل این دریافت، هنری آلیسون ایدالیسم استعلایی (تمایز میان پدیدار و شیء فی نفسه) را یک نظر روش‌شناختی و نه آموزه‌ای ناظر به سرشت و کیفیت هستی‌شناختی متعلقات شناخت انسان می‌داند (آلیسون<sup>۲</sup>، ۲۰۰۴، ص ۳۵). در نتیجه ایدالیسم استعلایی فاقد استلزامی نسبت به سرشت اشیای پدیداری است و نمی‌توان این موضع ایدالیستی را به کانت نسبت داد که پدیدارها اشیائی قائم به ذهن هستند. پس ایدالیسم استعلایی این ادعا را ندارد که نمی‌توان به این اشیاء وجودی مستقل از ذهن را نسبت داد، بلکه تنها لازمه ایدالیسم استعلایی آن است که نمی‌توان وجودی مستقل از ذهن را به این اشیاء، آنگونه در ساحت آگاهی تمثیل می‌یابند نسبت داد (همان، ص ۳۶). بنابراین تمایز میان اشیای پدیداری و اشیای فی نفسه، تمایزی روش‌شناختی بدین معناست که پدیدار همان شیء فی نفسه است از آن حیث که ذیل شرایط شناختی انسان قرار می‌گیرد.<sup>۳</sup>

اما این دو گانه (دو جهان-دو جنبه از یک جهان) گرچه برای صورت‌بندی تفاوت میان استراوسن و آلیسون، از کفایت لازم برخوردار است، ولی با توجه به تحولات بعدی در تفسیر ایدالیسم استعلایی، دو گانه‌ای دقیق و جامع نیست. یک فرض دیگر برای تفسیر

1. Strawson

2. Allison

۳. همسو با آلیسون می‌توان به تفسیر پاول آبل از ایدالیسم استعلایی اشاره کرد. آبل از سویی کوشش آلیسون را برای نفی تفاسیر دو-جهانی از ایدالیسم استعلایی و تأکید بر سویه معرفت‌شناختی این تفسیر می‌ستاید، ولی در عین حال نقصی را در تفسیر آلیسون مشاهده می‌کند: «رویکرد آلیسون ما را به گونه‌ای برساخت‌گرایی صوری گرا فرامی‌خواند: بی‌شک ساختی معمارانه خوش‌بنیاد، اما در عین حال برساخت‌گرایی سوژه به ابژه و داخل به خارج» (آبل، ۲۰۰۲، ص ۳۹-۴۰). تأکید آلیسون بر نقش ساختار شناختی ذهن، تأکیدی صحیح ولی در عین حال نیمی از حقیقت است؛ اما او با این تأکید نقش شیء تجربی را نادیده می‌گیرد (همان، ص ۴۲).

دو-جهان آن است که به جای تلقی معرفت‌شناختی از دو جنبه‌ی شیء، این دو جنبه را به نحوی متافیزیکی تلقی کرد؛ به گونه‌ای که آن را ناظر به دو دسته متفاوت از صفات شیء بدانیم. برای مثال لوسی آلیس در تفسیر متأخر و بحث‌برانگیز خود می‌کوشد با فاصله‌گیری از هر دو جریان، راه سومی را در تفسیر ایدالیسم استعلایی بگشاید. مطابق این تفسیر، جریان تفسیری اولی (تفسیر یک-جهان) موضع کانت را فاقد ایدالیسم دانسته و او را متعهد وجود اشیا به گونه‌ای فی‌نفسه نمی‌داند. در مقابل مفسران متافیزیکی (دو-جهان)، کانت را پدیدارگرا می‌دانند (مقصود از پدیدارگرایی آن است که اشیاى تجربی شبیه ایده‌های بارکلی، تنها در ذهن تقرر دارند (آلیس، ۲۰۱۵، ص ۳۷).<sup>۱</sup> نفی نحوه وجود فی‌نفسه برای اشیا و نیز پدیدارگرایی دو موضعی است که این مفسر هر دو را در تفسیر خویش از کانت، غیر قابل پذیرش می‌داند. آلیس از گونه‌ای تفسیر ایدالیسم استعلایی تحت عنوان تفسیر متافیزیکی معتدل دفاع می‌کند؛ مطابق این تفسیر، اشیاىی که ما به آن‌ها علم داریم به گونه‌ای فی‌نفسه تحقق دارند که ما از آن‌ها شناختی داریم و پدیدارها گرچه بالاصاله وابسته به ذهن هستند، ولی در عین حال صرفاً در ذهن تحقق ندارند (آلیس، ۲۰۱۵، ص ۹). آلیس استدلال می‌کند که مطابق فهم کانت، اشیا زمانی-مکانی (پدیدارها) موجودیت‌هایی وابسته به ذهن هستند و جنبه‌ای از واقعیت وجود دارد که برای ما قابل شناخت نیست. پس ایدالیسم استعلایی یک موضع صرف معرفت‌شناختی و روش‌شناختی نیست. از نظر کانت اشیا در ما وجود دارند و اشیاى فی‌نفسه، پدیدارها را بنیان می‌گذارند. در عین حال، نباید وابستگی پدیدارها را به ذهن بازگشت کانت به موضع بارکلی تلقی کرد (همان، ص ۹۷).<sup>۲</sup>

۱. البته باید توجه داشت که پدیدارگرایی همواره ملازم با تفسیر دو-جهان از کانت نیست، زیرا برخی مفسران کانت، منکر آن هستند که کانت به وجود بیش از یک نوع از اشیا متعهد است (آلیس، ۲۰۱۵، ص ۳۸).

۲. نمونه دیگری از این جریان کلی تفسیری (تفسیر متافیزیکی یک-جهان) را می‌توان بر مبنای تفکیک میان صفات ذاتی و نسبتی شیء مشاهده کرد. بر این اساس، تفاوت میان شیء فی‌نفسه و پدیدار، ناظر به تفکیک فوق است. از این رو تنها یک جهان داریم، ولی سرشت شیء فی‌نفسه متفاوت از آن چیزی است که در شهود با آن مواجه می‌شویم؛ صفات درونی یا ذاتی، متفاوت از محمولاتی که ما با آن مواجه می‌شویم. پس دو گونه صفات ناظر به شیئی واحد داریم: صفات ذاتی و صفات نسبتی (لانگتون، ۱۹۹۸، ص ۱۲-۱۳). ایده اصلی این تفسیر آن است که الف) قدرت‌های علی، صفات نسبتی هستند؛ ب) خلق جواهر با صفات ذاتی برای خلق قدرت علی، ناکافی است؛ ج) صفات ذاتی از حیث علی، را کد هستند (لانگتون، ۲۰۰۶).

با نظر به این توضیحات می‌توان شیوه دیگری برای تقسیم‌بندی تفاسیر ناظر به ایدالیسم استعلایی بیان کرد: تفاسیر متافیزیکی که این تمایز را تمایزی ناظر به دو گونه متفاوت از اشیا می‌دانند، اعم از آن‌ها که آن‌ها را دو شیء متفاوت بدانند یا دو حیثیت متافیزیکی متفاوت شیء واحد؛ و تفاسیر معرفت‌شناختی-روش‌شناختی که این تمایز را تمایزی ناظر به شناخت اشیا می‌دانند. بنابراین تقسیم‌بندی اولیه دو-جهان و یک-جهان به تقسیم‌بندی متفاوت دیگری تبدیل می‌شود.<sup>۱</sup>

اما گستره پژوهش‌ها در تبیین ماهیت ایدالیسم استعلایی چنان است که پژوهش متأخر دیگری با تدقیق در اختلاف میان مفسران، شش شیوه مختلف طبقه‌بندی را در بیان اختلاف تفسیری از نسبت میان پدیدار و شیء فی‌نفسه عرضه می‌کند؛ بر این اساس کلیدواژه برای تفکیک میان دو سنخ تفسیر، واژه «یکسان»<sup>۲</sup> است. بر مبنای تفسیر اول، پدیدار و شیء فی‌نفسه یکسان هستند، در حالی که بر مبنای تفسیر دوم، پدیدار و شیء فی‌نفسه یکسان نیستند. البته در یک تعبیر نادقیق می‌توان از تعلق پدیدار و شیء فی‌نفسه بر مبنای تفسیر اول به یک جهان، و بر مبنای تفسیر دوم از عدم تقرر آن‌ها در یک جهان سخن گفت و از آن دو به تفسیر یک-جهان و دو-جهان تعبیر کرد. اما کاوش در همین تعابیر نشان از آن دارد که این دو گانه تفسیری خود محمل تفاسیر گوناگونی از واژه یکسان است. برداشت اولیه از این دو گانه، بر مبنای تفسیر یکسانی به این همانی عددی است. یعنی اگر قائل به این همانی عددی میان پدیدار و شیء فی‌نفسه باشیم، قائل به تحقق آن‌ها در یک جهان و در صورت نفی این همانی قائل به تحقق آن‌ها در دو جهان هستیم. ولی تحلیل دقیق‌تر نشان می‌دهد که این تفسیر، تفسیری سرراست و در عین حال غیردقیق و در نتیجه

۱. کالین مارشال (Colin Marshall) نیز در مقاله‌ای با طرح مفهوم بما هو-شیء (qua-object) راهی برای دفاعی نو از تفسیر دو-جهان ارائه می‌کند و می‌گوید: «خوانش بما هو-شیء از تمایز، از وابستگی ذهنی پدیدارها پشتیبانی می‌کند. اگر اشیا پدیدار شوند از آنجا که به واسطه پاره‌ای واقعیات درباره ذهن چنین می‌کنند، آنگاه ویژگی‌های پدیداری، وابسته به ذهن خواهد بود. از آنجا که شیء-بما هو-پدیدار ضرورتاً دارای ویژگی پدیدار شدن است و ویژگی ضروری وابستگی به ذهن، شیء را وابسته به ذهن می‌سازد، لازم می‌آید که اشیا-بما هو-پدیدارها وابسته به ذهن باشند» (مارشال: ۲۰۱۳). این‌گونه خوانش‌ها در عین حال که به دنبال دفاع از تفسیر یک-جهان هستند، می‌کوشند به جای خوانش معرفتی از این تفسیر، از خوانشی متافیزیکی دفاع کرده و تفاوت میان شیء فی‌نفسه و پدیدار را تفاوت میان دو دسته متفاوت از صفات اشیا تلقی کنند. برای مشاهده نقدهای متأخر به خوانش یک-جهان متافیزیکی ر.ک.: استنگ، ۲۰۱۴.

قابل خدشه است، زیرا می‌توان منکر این همانی عددی میان یک شیء فی نفسه و یک شیء پدیداری شد، و در عین حال، تناظری یک‌به‌یک میان پدیدار و اشیای فی نفسه به مثابه بنیاد آن‌ها قائل شد. یعنی همچنان قائل به گونه‌ای یکسانی میان اشیای این دو جهان بدون پذیرش تناظر یک‌به‌یک میان آن‌ها شد. مسئله زمانی پیچیده‌تر می‌شود که برخی منکران این همانی عددی میان پدیدار و شیء فی نفسه، از تحقق آن دو در دو جهان سخن نمی‌گویند؛ به تعبیر دیگر ناهمسانی از سنخ ناین همانی عددی نیز الزاماً به دو جهان نمی‌انجامد، چرا که مطابق دریافت برخی از مفسران، تنها شیء فی نفسه به معنای دقیق کلمه می‌تواند شیء یا موجود نامیده شود (یاوئرینگ، ۲۰۲۱، ص ۵-۸). از این رو پرسش از نسبت میان پدیدار و شیء فی نفسه را می‌توان به طرق گوناگونی طبقه‌بندی کرد (همان، ص ۹-۱۵):

الف) می‌توان نسبت میان پدیدار و شیء فی نفسه را در قالب یکسانی ترکیبی<sup>۱</sup> درک کرد. بر این اساس هر پدیدار را می‌توان با تعدادی شیء فی نفسه یکسان تلقی کرد و در عین حال به تناظر یک‌به‌یک میان یک پدیدار و یک شیء فی نفسه قائل نشد.

ب) نسبت میان پدیدار و شیء فی نفسه را از سنخ یکسانی تکوینی<sup>۲</sup> دانست. پدیدار E و شیء فی نفسه D تکویناً یکسان هستند اگر و فقط اگر (۱) شیء T وجود داشته باشد که الف) E از T با یک عمل «چنانکه پدیدار می‌شود» حاصل شود؛ ب) D از T با یک عمل «چنانکه فی نفسه است» حاصل شود؛ و (۲) E و D در یک جزء هستی‌شناختی مشترک باشند. مقصود از اجزای هستی‌شناختی یک شیء عناصر و مقوماتی هستند که از طریق ترکیب با هم، آن شیء را می‌سازند. باید توجه داشت این گونه یکسانی، ملازم با این همانی عددی میان شیء فی نفسه و پدیدار نیست. می‌توان پدیدار را شیئی حامل صفات وابسته به ذهن و شیء فی نفسه را شیئی حامل صفات مستقل از ذهن دانست. برای مثال می‌توان شیء فی نفسه را امری مرکب از جوهر برهنه و صفات مستقل از ذهن و پدیدار را امری مرکب از جوهر برهنه و صفات وابسته به ذهن دانست. در این نگاه، شیء فی نفسه و پدیدار تمایز عددی دارند، ولی با یک عمل «چنانکه پدیدار می‌شود» و «چنانکه فی نفسه است» از یک شیء قابل حصول هستند.

ج) می‌توان نسبت میان پدیدار و شیء فی نفسه را بر مبنای یکسانی مجموعی<sup>۳</sup> تفسیر کرد. در این معنا جهان اشیای فی نفسه همان جهان اشیای پدیداری بدون تناظر یک‌به‌یک میان آن‌هاست.

1. compositional sameness
2. genentic sameness
3. collective sameness

در هر یک از سه گانه‌های فوق، پذیرش یکسانی میان پدیدار و شیء فی‌نفسه، مستلزم آن است که آن دو در یک جزء هستی‌شناختی شریک بوده یا یکی جزء هستی‌شناختی دیگری باشد. از این رو مفهوم محوری، در این یکسانی، هم‌پوشانی هستی‌شناختی است. A و B همپوشان هستی‌شناختی هستند اگر و فقط اگر الف) جزء هستی‌شناختی B باشد؛ یا ب) B جزء هستی‌شناختی A باشد؛ یا ج) A و B در یک جزء هستی‌شناختی مشترک باشند.

د) پرسش چهارم، ناظر به وضعیت اشیای تجربی یعنی متعلقات تجربه ماست. این اشیا دقیقاً چگونه با پدیدار و با شیء فی‌نفسه نسبت پیدا می‌کنند. مطابق تفسیر کلاسیک دو-جهان، که اشیای فی‌نفسه را بنیاد اشیای پدیداری می‌داند، اشیای تجربی همان پدیدارها هستند. یک پاسخ سرراست مبتنی بر تفسیر دوجنبه‌ای آن است که اشیای تجربی دارای دو لحاظ پدیداری (وابسته به ذهن) و نفس‌الامری (مستقل از ذهن) هستند.

ه) پرسش پنجم آن است که آیا کانت نسبت به اشیای تجربی گونه‌ای نظر ایدالیستی دارد و چگونه باید دریافت ایدالیستی کانت از سرشت اشیای تجربی را فهم کرد. مطابق تفسیر دو-جهان که پدیدارها و در نتیجه اشیای تجربی، اموری کاملاً وابسته و مقرر در ذهن بوده و هیچگونه تعینی مستقل از ذهن ندارد، کانت را باید یک مدافع سخت ایدالیسم محسوب کرد. البته اگر پدیدارها را گونه‌ای متفاوت از صفات اشیای فی‌نفسه بدانیم، گرچه همچنان به دو گونه از صفات و در نتیجه اشیا قائل هستیم ولی از آنجا که صفات اشیای پدیداری گونه‌ای متفاوت از صفات اشیای فی‌نفسه هستند، دیگر نمی‌توان قائل به تفسیری ایدالیستی از سرشت اشیای تجربی شد. در نگرش‌های دوجنبه‌ای که پدیدار همان شیء فی‌نفسه ولی از جهت ظهور بر ذهن انسان است، تعهد به گونه‌ای ایدالیسم به چشم می‌خورد. ولی اگر نگاه دو جنبه‌ای، تمایز میان پدیدار و شیء فی‌نفسه را تمایز میان دو دسته از صفات مستقل از ذهن شیء بداند، فاقد جنبه ایدالیستی هستند.

و) پرسش ششم ناظر به تعهد کانت به وجود بالفعل شیء فی‌نفسه است: آیا شیء فی‌نفسه تحقق دارد یا صرفاً یک شیء جعلی است؟ نگرش دو-جهان در روایت متعارف آن نسبت به این پرسش موضعی رئالیستی داشته و در نتیجه متعهد به وجود شیء فی‌نفسه است. نگرش‌های جعل‌گرا به شیء فی‌نفسه خود شامل طیفی از نظریات است. برخی نسبت به وجود شیء فی‌نفسه، لادری و برخی حتی نسبت به امکان آن نیز لادری هستند.

با نظر به تقسیم‌بندی فوق از پرسش‌های ناظر به نحوه تفسیر ایدالیسم استعلایی،



روشن می‌شود که تفسیر کتاب *بن‌لایه‌های شناخت* تفسیری اولیه از ایدالسیسم استعلایی کانت بوده و با توجه به تطورات بعدی، تفسیر این کتاب، یکی از تفاسیر ممکن از این مسئله است. از این رو انتخاب بدیل‌های دیگر می‌تواند به کلی راه را برای گریز از انتقادات مندرج در این کتاب به کانت بازنماید.

با نظر به تقسیم‌بندی فوق، تفسیر کتاب *بن‌لایه‌های شناخت از ایدالسیسم/استعلایی*، به هیچ یک از اقسام این همانی مندرج در «الف»، «ب» و «ج» میان پدیدار و شیء فی‌نفسه قائل نیست. در نسبت با پرسش دوگانه «د» اشیای تجربی همان پدیدارها هستند. در نسبت با تقسیم‌بندی مندرج در «ه» اشیای تجربی کاملاً وابسته به ذهن هستند و هیچ تقرری خارج از ذهن ندارند و در نسبت با پرسش مندرج در «و» کانت متعهد به وجود شیء فی‌نفسه است گرچه آن را به مثابه یک اصل موضوع می‌پذیرد. حال با نظر به تعیین جایگاه تفسیر کتاب *بن‌لایه‌های شناخت* در جغرافیای تفاسیر ایدالسیسم استعلایی، به ارزیابی انتقادی خود این تفسیر خواهیم پرداخت و می‌کوشیم نخست به این پرسش پاسخ دهیم که آیا تفسیر دو-جهان (تفسیر مختار کتاب *بن‌لایه‌های شناخت*) تفسیری قابل استناد به متون کانت است و دیگر آن که اگر این تفسیر قابل استناد به متون کانت باشد، آیا انتقادات وارد بر آن در کتاب *بن‌لایه‌های شناخت* قابل پذیرش است یا آن که می‌توان پاسخی از متون کانت و تفاسیر از آن به انتقاد این کتاب ارائه کرد.

## روش

پس از طرح مسئله پژوهش و نیز مروری بر ادبیات موضوع، در ادامه با استفاده از روش تحلیلی روایت کتاب *بن‌لایه‌های شناخت از ایدالسیسم/استعلایی* مورد بررسی انتقادی قرار خواهد گرفت. گفتنی است برای نقد موضع کتاب *بن‌لایه‌های شناخت* آن را در برابر تفاسیر کاملاً متفاوت از ایدالسیسم استعلایی قرار نخواهیم داد. به گونه‌ای که بخواهیم تفسیر دو-جهانی این کتاب را با استناد به تفسیر معرفت‌شناختی یک-جهان یا تفاسیر متافیزیکی ولی قائل به نحوه‌ای این همانی میان پدیدار و شیء فی‌نفسه پاسخ گوئیم و مورد نقد قرار دهیم. چراکه با انتخاب این شقوق، اصل دریافت کتاب *بن‌لایه‌های شناخت از ایدالسیسم/استعلایی* متزلزل می‌شود و در نتیجه انتقادات بعدی این کتاب نیز بی‌اساس خواهد بود. در حالی که در این نوشتار کوشش اصلی آن است که نقادی موضع کتاب *بن‌لایه‌های*

شناخت، تا آنجا که امکان دارد توأم با اتخاذ موضعی همدلانه باشد. بنابراین با پذیرش اصل تفسیر دو-جهانی کتاب بن‌لایه‌های شناخت می‌کوشیم با نظر به تفاسیری که در طبقه‌بندی کلی ذیل همین جریان قرار می‌گیرند، به تعارضات طرح‌شده در این کتاب به این تفسیر پاسخ گوئیم و نشان دهیم که می‌توان تفسیری دو-جهانی و در عین حال منسجم از ایدالیسم استعلایی ارائه کرد و از ایدالیسم استعلایی در برابر انتقادات مطرح‌شده در کتاب بن‌لایه‌های شناخت دفاع کرد.

### یافته‌ها

بررسی انتقادی تقریر کتاب بن‌لایه‌های شناخت از مسئله ایدالیسم استعلایی، ذیل پاسخ به چهار پرسش صورت خواهد گرفت: الف) آیا کانت درباره سرشت پدیدارها، پدیدارگراست و آن را در ساحت ذهن محقق می‌داند؟ ب) آیا استدلال کانت بر وجود اشیا فی‌نفسه یک استدلال اصل موضوعی است؟ ج) آیا تعهد وجودی به اشیا فی‌نفسه با مبانی کانت سازگار است؟ د) آیا نسبت میان پدیدار و شیء فی‌نفسه در کانت نسبتی مبهم و ناشناختی است؟

بنابر توضیحات فوق می‌توان نتیجه گرفت که موضع کتاب بن‌لایه‌های شناخت، مشابه تفسیر دو-جهان از ایدالیسم استعلایی در شکل اولیه آن است. تفسیری که پدیدار را به شکلی پدیدارگرایانه (کاملاً ذهنی) تفسیر کرده و برای گریز از موضع بارکلی، شیء فی‌نفسه را بدون آن که نسبت آن با پدیدار روشن باشد، به‌عنوان اصل موضوع فرض می‌گیرد.<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد که پذیرش تفسیری کاملاً پدیدارگرایانه (ذهنی) از پدیدارها با متون کانت سازگار باشد. او در مواضع متعددی بر تحقق ذهنی پدیدارها تصریح می‌کند؛ برای مثال:

۱. هنری آلیسون در بیان موضع استراوسن به‌عنوان مدافع کلاسیک تفسیر دو-جهان، توصیفی دارد که شباهت بسیاری به توصیف کتاب بن‌لایه‌های شناخت از ایدالیسم استعلایی دارد: «مطابق فهم بسیاری از منتقدان آن [ایدالیسم استعلایی]، ایدالیسم استعلایی یک نظریه متافیزیکی است که شناخت‌ناپذیری امر واقع (شیء فی‌نفسه) را تصدیق می‌کند و شناخت را به قلمرو کاملاً ذهنی تمثالات (پدیدارها) وامی‌گذارد. بنابراین این نگرش تبیینی پدیدارگرایانه و ذاتاً بارکلی‌گرا را از آنچه توسط ذهن تجربه می‌شود یعنی تمثالات خودش، با اصل موضوع مجموعه‌ای افزون از موجودیت‌ها که در قالب این نظریه ناشناختی است، ترکیب می‌کند» (آلیسون، ۲۰۰۴، ص ۴).

بدون نسبت با حداقل یک آگاهی ممکن، پدیدار هرگز نمی‌تواند تبدیل به ابژه‌ی شناخت برای ما شود، و بنابراین چیزی برای ما و چیزی در هیچ جای دیگری نخواهد بود، چراکه فی‌نفسه فاقد واقعیت عینی است و تنها در شناخت ما وجود دارد (A120).  
چراکه پدیدارها به‌طور کلی، نمی‌توانند در خارج از ما جای بگیرند، بلکه تنها در حاسهٔ ما وجود دارند (A129).

این تعابیر که تنها به ذکر دو نمونه از آن‌ها بسنده شده، از تقرر ذهنی پدیدارها حکایت دارد و از آنجا که اشیای فی‌نفسه اشیای خارجی هستند، نمی‌توان قائل به تفسیر یک-جهان از ایدالیسم استعلایی شد.<sup>۱</sup> بنابراین با پذیرش قوام ذهنی برای پدیدارها و خارجیت شیء فی‌نفسه، امکان هرگونه تفسیر یک-جهان از ایدالیسم استعلایی ناممکن خواهد بود.<sup>۲</sup> از این رو مبدأ عزیمت تفسیر کتاب بن‌لایه‌های شناخت از ایدالیسم استعلایی یعنی تفسیر دو-جهان از آن، بر مبنای تصریحات کانت می‌تواند تفسیری موجه باشد. با فرض موجه بودن این تفسیر، در ادامه به بررسی انتقادی لوازم این تفسیر پدیدارگرایانه (دو-جهانی) مطابق روایت کتاب بن‌لایه‌های شناخت می‌پردازیم.

پس از پاسخی همدلانه با موضع کتاب بن‌لایه‌های شناخت به پرسش اول، از طریق واکاوی به پاسخ سؤال دوم، رهیافت انتقادی خود را به روایت این کتاب پیش خواهیم گرفت: آیا استدلال کانت بر وجود اشیای فی‌نفسه یک استدلال اصل موضوعی است؟ در پاسخ به این پرسش، استدلال‌هایی کانتی له وجود شیء فی‌نفسه بازسازی و دلایل مؤید این ادعا مشخص خواهد شد.

مطابق روایت کتاب بن‌لایه‌های شناخت، کانت استدلالی برای تعهد وجودی به شیء فی‌نفسه ندارد و او به شیوهٔ اصلی موضوعی به این موجودیت متعهد می‌شود. برای طرح پاسخی متفاوت به سؤال دوم، یعنی استدلال کانت به تعهد وجودی بر اشیای فی‌نفسه،

۱. باید توجه داشت که روش این نوشتار، همدلی با اصل موضع کتاب بن‌لایه‌های شناخت و سپس نقد درونی آن است و داوری میان مواضع مختلف در تفسیر ایدالیسم استعلایی کانت مد نظر نیست؛ مشخصاً مدافعان تفسیر یک-جهان از ایدالیسم استعلایی، با نظر به همین دست اشارات کانت (تقرر ذهنی پدیدارها) آن‌ها را به گونه‌ای تفسیر می‌کنند که همچنان با تفسیر یک-جهان سازگار باشد.

۲. به تعبیر دیگر: «اگر  $x$  به شیوه‌ای لحاظ شود که موجودیتی کاملاً وابسته باشد و  $y$  به شیوه‌ای دیگر لحاظ شود که موجودیتی کاملاً مستقل از ذهن باشد،  $x$  و  $y$  همان چیز نیستند. هیچ تغییری در چشم‌انداز نمی‌تواند چیزی کاملاً مستقل از ذهن را به چیزی کاملاً وابسته به ذهن تبدیل نماید. به اجمال آن که اشیای فی‌نفسه و پدیدارها، جنبه‌های یک شیء نیستند» (یاوئرینگ، ۲۰۲۱، ص ۳۲).

یک طریق مشهور بازسازی استدلال کانت، استناد به فقراتی است که در آن کانت پیوند میان شیء فی‌نفسه و پدیدار را بر یک صدق مفهومی مبتنی می‌کند. کانت در این فقرات به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویی مفهوم پدیدار مستلزم چیزی است که پدیدار می‌شود؛ برای مثال:

اگر از سوی دیگر پدیدارها چیزی محسوب نشوند بیش از آن که در واقع هستند، یعنی نه به‌عنوان شیء فی‌نفسه، بلکه صرف تمثالی که مطابق قوانین تجربی پیوند یافته‌اند، آنگاه باید بنیادهایی داشته باشند که پدیدار نیستند (A537/ B565).

بر این مبنا، از تحلیل مفهوم پدیدار به تحلیل مفهوم شیء فی‌نفسه منتقل می‌شویم. اما درستی این استدلال متکی بر آن است که واقعیت از معنای واژه پدیدار تبعیت کند. به تعبیر دیگر این استدلال متکی بر این است که معنای واژه پدیدار بر مدلول خود مطابقت کند که خود این دلالت متکی بر این فرض است که پدیدار، پدیدار چیزی باشد. پس بر مبنای تحلیل معنای واژه پدیدار (تحلیل زبانی-منطقی) نمی‌توان نتیجه واقعی گرفت (تعهد وجود به اشیای فی‌نفسه). می‌توان نقص این استدلال را به نحو دیگری بر مبنای تحلیل کانت از ماهیت شهود انسانی تکمیل کرد. کانت پیش‌فرض می‌گیرد که شهود انسان شهود حسی است. حال اگر شهود ما حسی باشد، باید وجود پدیدار را بپذیریم. پس به وجود پدیدار ملتزم هستیم. اگر به وجود پدیدار ملتزم باشیم، باید به وجود شیء فی‌نفسه نیز ملتزم باشیم. پس باید به وجود شیء فی‌نفسه ملتزم باشیم (پیکرینگ<sup>۱</sup>، ۲۰۱۶). برتری این استدلال جدید نسبت به استدلال قبلی در این است: استدلال قبلی بر تحلیل مفهوم پدیدار متکی است، حال آن‌که دلالت این مفهوم (پدیدار) بر مدلول خود (امری که پدیدار می‌شود) نیازمند به استدلال جداگانه دارد و بدون این استدلال، استنتاج شیء فی‌نفسه به‌عنوان مفهوم متضایف پدیدار، گرفتار مصادره به مطلوب است. به عبارت دیگر تضایف مفهوم پدیدار و شیء فی‌نفسه، در صورتی می‌تواند دلالت بر وجود شیء فی‌نفسه نماید، که مفهوم پدیدار خود دلالت بر حقیقتی پدیداری کند که استدلال نخست فاقد این تحلیل بود. اما استدلال دوم به جای تکیه بر تحلیل مفهوم پدیدار، ماهیت پدیدار را در نسبت با شهود حسی تحلیل کرده و در نتیجه از نقصان استدلال اول مبرا است. مطابق استدلال دوم، فرایند شناخت با تعهد وجودی به شیء فی‌نفسه آغاز می‌شود. گرچه پیرامون استدلال کانت پیرامون تعهد وجودی به شیء فی‌نفسه می‌توان با تفصیل بیشتری سخن گفت، ولی همین بیان مختصر نیز

برای رسیدن به مطلوب این نوشتار کافی است: تعهد وجودی کانت به شیء فی نفسه صرفاً یک اصل موضوع نیست. از این رو با نفی استدلال اصل موضوعی، اصالت نومن در نسبت با پدیدار نیز روشن می‌شود.

حال و پس از مروری مختصر به استدلال بر وجود شیء فی نفسه به پرسش سوم منتقل می‌شویم: آیا سخن کانت مبنی بر ناشناختنی بودن شیء فی نفسه و در عین حال اذعان به وجود آن، با یکدیگر در تناقض نیست؟ یک راه ممکن برای رفع این تناقض، توجه به تمایز کانتی میان معرفت<sup>۱</sup> و شناخت<sup>۲</sup> است. در ادبیات کانت، شناخت، گونه‌ای بازنمایی شیء، مشروط به دادگی شیء است. بنابراین دادگی شرط مقوم شناخت محسوب می‌شود. به تعبیر کانت «دو شرط وجود دارد که تنها تحت آن‌ها، شناخت ابژه‌ای ممکن است؛ نخست شهود که از طریق آن ابژه داده می‌شود نه تنها همچون پدیدار؛ و دوم مفهوم که از طریق آن ابژه‌ای اندیشیده می‌شود؛ ابژه‌ای که مطابق این شهود است» (A92/B125). مشروط بودن به دادگی از طریق شهود حسی مستلزم آن است که شناخت به شیء فی نفسه ممکن نباشد.<sup>۳</sup> از سوی دیگر، کانت، واژه معرفت را در نقد عقل محض در معنایی تخصصی به کار نمی‌برد. ولی در یک موضع، با تمایز میان سه مرحله در رسیدن به عقیده، تحلیلی خاص از مفهوم معرفت ارائه می‌دهد:

اخذ چیزی به عنوان صادق یا اعتبار ذهنی حکم، در نسبت با عقیده (که هم‌زمان عیناً معتبر است) دارای سه مرحله زیر است: داشتن یک پندار، باور داشتن و دانستن. داشتن یک پندار، صادق پنداشتن چیزی توأم به آگاهی به این است که این پنداشت، ذهناً و عیناً ناکافی است. اگر صادق پنداشتن چیزی تنها ذهناً کافی باشد، و هم‌زمان عیناً ناکافی تلقی شود، آنگاه باور داشتن نامیده می‌شود. در نهایت، زمانی که صادق پنداشتن چیزی ذهناً و عیناً کافی است، دانستن نامیده می‌شود. کفایت ذهنی، عقیده (برای من)، کفایت عینی، یقین (برای همه) نامیده می‌شود (A822/B850).

مطابق تحلیل فوق، شرط معرفت، برخورداری از توجیهی است که منشأ یقین معرفتی باشد؛ امری که کانت از آن به کفایت عینی تعبیر می‌کند. بنابراین معرفت مشروط به توجیهی است که صدق آن را تضمین می‌کند. براساس تحلیل این فقره و مقایسه آن با ویژگی‌های شناخت در اندیشه کانت، تفاوت‌های مهمی میان این دو وجود دارد که در

1. Wissen/ Knowledge  
2. Erkenntnis/ Cognition

۳. برای توضیح بیشتر درباره دریافت کانت از مفهوم شناخت ر.ک: واتکینز و ویلاشک، ۲۰۱۷.

نسبت با موضوع این نوشتار، دو مهم‌ترین تفاوت عبارت‌اند از: الف) معرفت‌نیازمند به توجیه یعنی نیازمند به دلیل کافی عینی است؛ ب) برخلاف شناخت که نیازمند به وجود ابژه‌ای است که در شهود به ما داده شود، معرفت محدود به چنین قیدی نیست. اما از ویژگی اول (بهره‌مندی از کفایت عینی)، داده شدن ابژه در شهود حسی لازم نمی‌آید. پس ویژگی اصلی شناخت، بهره‌مندی از محتوایی ناظر به یک شیء داده در شهود حسی، و ویژگی اصلی معرفت، بهره‌مندی از توجیه عینی است. از این رو معرفت، می‌تواند امری اعم از معرفت تجربی-معرفتی که مشروط به دادگی شیء فی‌نفسه بوده و در نتیجه متلازم با شناخت است - باشد. بر این اساس، می‌توان از معرفت به شیء فی‌نفسه نیز سخن گفت، بدون آنکه این معرفت، مستلزم شناخت آن باشد. (ویلاشک و واتکینز<sup>۱</sup>: ۲۰۲۰). با این توضیحات به نظر می‌رسد که تعهد وجودی به شیء فی‌نفسه نیز با مبانی کانت ناسازگار نیست؛ می‌توان به شیء فی‌نفسه معرفت داشت بدون آن که از آن شناخت داشت. توضیح بیشتر درباره این تمایز در پاسخ به سؤال چهارم روشن می‌شود. اگر کانت به شیء فی‌نفسه تعهد وجودی دارد و اگر این تعهد با مبانی او ناسازگار و مستلزم تناقض در نظام معرفتی او نیست، نسبت میان پدیدار و شیء فی‌نفسه چیست؟ در ذیل این پرسش، پاسخ این پرسش نیز روشن می‌شود که آیا تلقی شیء فی‌نفسه به‌عنوان بنیاد پدیدار، مستلزم گونه‌ای ناسازگاری در فلسفه کانت نیست.

کانت خود در مواضعی برای توصیف رابطه پدیدار و شیء فی‌نفسه از تعبیر بنیاد<sup>۲</sup> و علت<sup>۳</sup> استفاده می‌کند؛ برای مثال:

ابژه استعلایی که هم پدیدارها و هم شهودات درونی را بنیان می‌گذارد نه ماده و نه موجود اندیشنده فی‌نفسه است، بلکه بنیادی ناشناخته برای آن پدیدارهایی است که مفاهیم تجربی مان از اولی و همین طور دومی را برآیمان فراهم می‌کند (A379-80).

فاهمه حاسه را محدود می‌سازد بدون آن که به این وسیله قلمرو خودش را گسترش دهد، و در اخطار به حاسه در مفروض ناگرفتن دسترسی به اشیای فی‌نفسه، بلکه فقط دسترسی به پدیدارها، به ابژه‌ای فی‌نفسه می‌اندیشد، اما فقط همچون ابژه‌ای استعلایی که علت پدیدار است (بنابراین خود پدیدار نیست)، و نمی‌تواند به‌عنوان کمیت و به‌عنوان واقعیت و به‌عنوان جوهر و چیزی دیگر اندیشیده شود (A288/ B344).

1. Watkins  
2. Grund  
3. Ursache

البته این رابطه بنیانگذارانه اعم از آن است که شیء فی نفسه و پدیدار دو شیء متمایز باشند یا دو حیثیت متفاوت شیء واحد (تفسیر متافیزیکی از ایدالیسم استعلایی در معنای عام)؛ در هر دو حال اولی برای دومی به مثابه بنیاد محسوب می‌شود. تفاوت در آن است که بر مبنای دریافت اول، شیء فی نفسه به مثابه بنیاد امری متمایز از خویش به نام پدیدار را بنیان می‌گذارد، در حالی که در حالت دو حیثیت امری واحد از یکدیگر متمایز می‌شوند که یک حیثیت حکم بنیاد را برای حیثیت دیگر دارد. کانت در بحث خود از بنیاد، ابتدا بنیاد را به دو دسته منطقی و واقعی تقسیم می‌کند. بنیاد منطقی ناظر به استلزام مفهومی است. بنیاد واقعی خود به دو دسته بنیاد صوری و مادی تقسیم می‌شود. بنیاد صوری ناظر به امکان اشیا است، در حالی که بنیاد واقعی، بنیاد وجود اشیاست (استراتمان<sup>۱</sup>، ۲۰۱۸). گرچه در چهارچوب کانتی، سازوکار دقیق این رابطه بنیادگذاری روشن نیست؛ برای مثال رابطه میان جوهر و عرض یا تأثیر یک جوهر بر جوهر دیگر را می‌توان یک رابطه بنیادگذاری ذیل مقولاتی مشخص، تلقی کرد؛ در حالی که رابطه میان شیء فی نفسه و پدیدار از این سنخ رابطه روشنی نیست و تنها ذیل عنوان کلی بنیانگذاری باقی می‌ماند.<sup>۲</sup>

بنابراین می‌توان شیء فی نفسه را برای پدیدار به مثابه بنیاد به نحو کلی و مجمل دانست؛ البته این بنیاد به گونه‌ای نیست که ذیل مفهوم متعین علیت درآید. از این رو گرچه شیء فی نفسه بنیاد پدیدار است ولی نحوه تحقق این رابطه و در نتیجه تعیین آن ذیل رابطه خاص علیت همچون روابط علیت فیزیکی ناشناخته باقی می‌ماند. بنابراین معرفت کلی به نسبت میان شیء فی نفسه و پدیدار تحقق پیدا می‌کند، بدون آن که این معرفت کلی به یک معرفت متعین یا به تعبیر کانت، به شناخت تبدیل شود.

## بحث و نتیجه‌گیری

این مقاله به تأملی درباره دریافت کتاب بن‌لایه‌های شناخت از آموزه ایدالیسم استعلایی اختصاص داشت؛ مطابق دریافت این کتاب، موضع کانت در تعهد وجودی به شیء فی نفسه

### 1. Stratmann

۲. الایس در توضیحی مشابه می‌گوید، صفات درونی شیء (ویژگی‌های شیء فی نفسه) بنیاد صفات پدیداری آن است، اما بنابر نظر کانت، ما نمی‌توانیم توضیح دهیم چگونه اشیا فی نفسه، بنیاد پدیدار هستند؛ یعنی شیء فی نفسه نسبت به پدیدار اولویت هستی‌شناختی دارد، گرچه نحوه و کیفیت بنیانگذاری بر ما ناشناخته مانده و تحت مقولات فاهمه و مشخصاً تحت مقوله علیت قرار نمی‌گیرد (آلایس، ۲۰۱۵، ص ۲۵۴).

موضوعی ناسازگار است. بنابراین کانت اولاً، به شیء فی‌نفسه تعهد وجودی دارد و ثانیاً، این تعهد وجودی با کلیت منظومه اندیشه کانت ناسازگار است. پس از طرح موضع کتاب، تلاش شد با نظر به جغرافیای کانت پژوهی معاصر در تفسیر ایدالیسم استعلایی، جایگاه این تفسیر در میان تفاسیر موجود مشخص شود. تفسیر کتاب بن‌لایه‌های شناخت را می‌توان تفسیری دو-جهان از ایدالیسم استعلایی تلقی کرد که مطابق آن پدیدارها اموری مقرر در ذهن هستند. پس از تعیین جایگاه این تفسیر با نظر به پژوهش‌های متأخر نشان داده شد که می‌توان در عین التزام به تفسیر دو-جهان از ایدالیسم استعلایی، به انتقادات مطرح در کتاب بن‌لایه‌های شناخت نیز در بستر اندیشه کانت پاسخ گفت. چراکه اولاً می‌توان با استناد به متون کانت استدلال(های)ی را له تعهد وجودی به شیء فی‌نفسه بازسازی کرد؛ با پذیرش تعهد وجودی به شیء فی‌نفسه و با نظر به تفکیک کانت میان شناخت و معرفت، این تعهد وجودی به شیء فی‌نفسه را با ناشناختی بودن آن در تعارض ندانست؛ و در نهایت نسبت میان شیء فی‌نفسه و پدیدار را از سنخ بنیاد دانست؛ نسبتی عام‌تر از نسبت علیت، که تنها از طریق دادگی شهود حسی به شناخت درمی‌آید. بنابراین گرچه می‌توان از شیء فی‌نفسه به‌مثابه بنیاد پدیدار سخن گفت، ولی نحوه آن به ادراک حسی درنیامده و از این‌رو ذیل مقوله علیت از مقولات فاهمه قرار نمی‌گیرد.

## منابع

احمدی، ا. (۱۳۸۸). *بن‌لایه‌های شناخت*. تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتاب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).

- Abela, P. (2002). *Kant's Empirical Realism*, Oxford, Oxford University Press.
- Allais, L (2015). *Manifest Reality: Kant's Idealism and His Realism*. Oxford, Oxford University Press.
- Allais, L. (2004). Kant's "One World": Interpreting Transcendental Idealism. *British Journal for the History of Philosophy*, 12, 655–684.
- Allison, H. (2004). *Kant's Transcendental Idealism: An Interpretation and Defense*. Revised and enlarged edition. New Haven, CT, Yale University Press.
- Ameriks, K. (1982/a). Recent Work on Kant's Theoretical Philosophy. *The Philosophical Quarterly*, 19, 1–24.
- Ameriks, K. (1982/b) *Kant's Theory of Mind: An Analysis of the Paralogisms of Pure Reason*. Oxford, Oxford University Press.
- Anderson, R. L. (2015). *The Poverty of Conceptual Truth: Kant's Analytic/Synthetic Distinction and the Limits of Metaphysics*. Oxford: Oxford University Press.
- Ewing, A. C. (1938). *A Short Commentary on Kant's Critique of Pure Reason*. Chicago, University of Chicago Press.



- Jauernig, A. (2021). *The World According to Kant*. Oxford: Oxford University Press.
- Kant, I. (1998). *Critique of Pure Reason*. Tr. and ed. by P. Guyer & A. Wood, Cambridge. Cambridge University Press.
- Kant, I. (2004). *Prolegomena to Any Future Metaphysics: That Will Be Able to Come Forward as Science: With Selections from the Critique of Pure Reason*, 2<sup>nd</sup>. ed, ed. by G. Hatfield. Cambridge, Cambridge University Press.
- Kemp Smith, N. A. (1923). *Commentary to Kant's 'Critique of Pure Reason'*. second edition. London/New York, Macmillan.
- Langton, R. (1998). *Kantian Humility: Our Ignorance of Things in Themselves*. Oxford: Oxford University Press.
- Langton, R. (2006). Kant's Phenomena: Extrinsic or Relational Properties? A Reply to Allais. *Philosophy and Phenomenological Research*, 73, 170-185.
- Marshall, C. (2013). Kant's Appearances and Things in Themselves as Qua-Objects. *Philosophical Quarterly*, 63(252), 520-545.
- Pickering, M. (2016). Kant's Theoretical Reasons for Belief in Things in Themselves. *Kant-Studien*, 107(4), 589-616.
- Seidel, R. (2014). *Kant in Teheran: Anfänge, Ansätze und Kontexte der Kantrezeption in Iran*. Berlin/München/Boston, De Gruyter.
- Stang, N. F. (2014). The Non-Identity of Appearances and Things in Themselves. *Noûs*, 48 (1), 106-136.
- Stang, N. F. (2016). *Kant's Modal Metaphysics*. Oxford, Oxford University Press.
- Stratmann, J. (2018). Kant, Grounding, and Things in Themselves. *Philosophers' Imprint*, 18(7), 1-21.
- Strawson, P. (2019). *The Bounds of Sense: An Essay on Kant's Critique of Pure Reason*, Milton Park, Routledge.
- Watkins, E., & Willaschek, M. (2017). Kant's Account of Cognition. *Journal of the History of Philosophy*, 55(1), 83-112.
- Willaschek, M. (2018). *Kant's Sources of Metaphysics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Willaschek, M., & Watkins, E. (2020). Kant on Cognition and Knowledge. *Synthese*, 197, 3195-3213.